



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

آرزوی وصال

حضرت آیت اللہ صافی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آرزوی وصال

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	در آرزوی وصال
۸	مشخصات کتاب
۸	سر خوبان
۹	گل نرگس
۹	ولای مهدی
۱۰	نغمه وصل
۱۲	آتش عشق
۱۳	عدل مُشْتَهَر
۱۴	درود بر مهدی
۱۵	نخل امید
۱۵	روز وصل
۱۶	یا ابا صالح المهدی ادرکنی
۱۸	رضای دوست
۱۹	سوز فراق
۱۹	آرزو
۲۰	سایه‌ی خدا
۲۱	یا ابا صالح المهدی ادرکنی
۲۳	مهر علی
۲۵	دام عشق
۲۶	مصلح کل
۲۷	خط نجات
۲۸	خوش آمدی

۲۹	ابر رحمت
۳۰	دلبر مه رو
۳۰	برج امامت
۳۲	مسلمین بیدار
۳۲	مذل الاعدا
۳۳	لوای نصر
۳۴	عصر طلایی
۳۵	همای مهدی
۳۵	آرزوی وصال
۳۶	جمال الله
۳۷	طور عاشقان
۳۸	خصم ستمگر
۴۱	مظهر عدالت
۴۲	امید مستضعفان
۴۳	فردوس لقا
۴۴	مهدی بیاید
۴۵	جمال حق
۴۶	فرزندان یاسین
۴۷	شه خوبان
۴۹	نگار دل آرا
۵۰	ماه چهارده
۵۱	نوجوان
۵۲	میلاد نور
۵۳	شب هجر

۵۳	گل نرگس
۵۴	روز ظهور
۵۴	دنیای پریشان
۵۵	جمال الله
۵۶	اشعار امام زمانی
۵۷	درباره مرکز

در آرزوی وصال

مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی، لطف‌الله، - ۱۲۹۷

عنوان و نام پدیدآور: در آرزوی وصال / لطف‌الله صافی گلپایگانی؛ به‌اهتمام شیرازی
مشخصات نشر: لطف‌الله گلپایگانی، ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ص ۹۹

شابک: ۱۲۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست‌نویسی قبلی

موضوع: شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: PIR۸۱۳۱/الف۴۷۳۳ ۴د۱۳۷۱

رده بندی دیویی: ۸/۶۲۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۳۶۵۶

سر خوبان

شب عید است و جوان، عالم پیر کهن است خرم از رحمت حق، عرصه‌ی دشت و دَمَن است
هر کجا می‌نگرم محفل انس است و سُوربهر تبریک و تشکر همه جا انجمن است
در نشاط است و طرب عالم مُلک و ملکوت طَرْفِ ناسوت، پر از هلهله‌ی مرد و زن است
از زمین، نور بر افلاک بود در لمعان مَوْلد قطبِ جهان، دادگر مؤتمن است
خَلَفِ ختمِ رسل، نورِ رسل، مَفخر کلّ آن که در عالم ایجاد چو جان در بدن است
حضرت مهدی موعود شه مُلک و لاقامعِ ظلم و ستم، ماحیِ دین و ثَن است
فاتح مشرق و مغرب، سر خوبان جهان که برازنده‌ی او مَکرم ذوالمنن است
شب قدر است شب نیمه‌ی شعبان که در آن رحمت حق متواتر، به زمین و زَمَن است
آرزوی وصال، ص: ۵

ای که از فیض وجود تو جهان راست قرار دل ابرار به عشق رخ تو مُرتهن است
نکند میلِ بهشت و هوس حور و قُصور بخت یاری که سر کوی تو او را وطن است
ای امید بشر ای دادگر دادستان! به جهان بین که پر از شرّ و فساد و مَحَن است
ظالمان اند ز صهبای ریاست سرمست باغ، جولانگه دیو و دد و زاغ و زغن است
بی تو ای عدل خدا، کُهِفِ امان، غوثِ زمان! عالم از بهر مَحَبّان تو بیت الحَزَن است
پر ز طغیان و ز بیداد و ستم گشته زمین همه اقطار پر از صیحه ی یابن الحسن است

تا نیایی تو و گیتی نرسانی به ثبات خاور و باخترش یک سره دارالفتن است
 قصه‌ی «لطفی صافی» ز غم و رنج فراق قصه‌ی محنت هجرانِ او یسِ قرن است
 آرزوی وصال، ص: ۶

گل نرگس

ز آن لب لعل که رشک شکر است خواهد آن کس که ز اهل بصر است
 عاشق و واله و شیدای تو شد هر کسی عارف و صاحب نظر است
 هر کسی محنت هجران دیده است از دل خسته‌ی من با خیر است
 بی تو گر عمر ابد بخشندم همه‌ی آن ضرر اندر ضرر است
 هر که را یادِ تو از یاد برفت روز گارش خطر اندر خطر است
 زاد روز تو نوید است و امید عیدِ فرخنده‌ی عدل و ظفر است
 همه جا بزم سُور است و حضور همه را شور و نشاط دگر است
 آرزوی وصال، ص: ۷

ز آن چه گل در چمن حُسن بود گل نرگس ز همه خوب تر است
 کی برون آیی از این پرده‌ی غیب؟ شام هجران تو را کی سحر است؟
 «لطفی صافی‌ات» ای معدن لطف از غم هجر تو خونین جگر است
 آرزوی وصال، ص: ۸

ولای مهدی

پیام وحی و رسالات انبیا این است ولای مهدی موعود پایه‌ی دین است
 امانِ خلق زمین، پیشوای اهل یقین بزرگ حجت حق، فخر آل یاسین است
 وصی احمد مُرسل امام ثانی عشر عدیل وحی مُبین، رهنمای آیین است
 غیابِ مُضطر و مسکین همو که زمین ز دولتِ قدمش بر قرار و سنگین است
 جمال عالم امکان، خلاصه‌ی دوران که مفخر سَلَف و مقتدای باقین است
 سُور قلب نبی، نور دیدگانِ علی شهبی که خاک درش رشک ماه و پروین است
 نهال دوحه‌ی زهرا، نظام دین خداسپهر جود و جهانِ وقار و تمکین است
 مُشرف از شرفش مشعر و مقام و حرم

آرزوی وصال، ص: ۹

مقدّس از قدمش قدس و طور سینین است ز جویِ اوست روان آب زمزم و کوثر
 زبوی اوست که خوشبو گل و ریاحین است شهی که پر کند از قسط و عدل روی زمین
 شهی که حامی مستضعفان و مسکین است برای منتظران ظهور آن حضرت
 نعیم روضه‌ی حور و قصور، تضمین است نصیب شیعه شراباً طهور و تسنیم است
 طعام منکر مهدی ضریح و غلّین است ولایتش ز عذاب و عقاب، حصن حصین
 نجات هر که در آن، جاگزید تأمین است به مدحش هر چه رسا و بلیغ باشد شعر
 به پیش مرتبه‌اش کم بها و پایین است به صبح نیمه‌ی شعبان که روز میلاد است
 ز آسمان به زمین شاد باش و تحسین است به قدر و منزلت و حق او بود عارف
 کسی که صاحب ایمان و چشم حق بین است

آرزوی وصال، ص: ۱۰

ز یمن مقدم نوزاد نوگلِ نرگس جهان ز ارض و سما غرق نور و تزئین است
 فرشتگان همه چون حوریان به وجد و سرور بهشت را ز جلال جلیل آذین است
 هلا به عیش و طرب کوش چون همه جابساط عشرت و سور و سُورور، رنگین است
 روا بود که به «لطفی» کند عنایت خاص چرا که سابقه‌ام بس قدیم و دیرین است
 از آن زمان که به خاکِ درس نهادم سرهمیشه روز نوام به ز روزِ پیشین است
 نیمه شعبان

آرزوی وصال، ص: ۱۲

نغمه وصل

چون مهدی آل پیمبر آید شمسِ حقیقت از افق بر آید
 دوران هجر و شام غم سرآیدای مصلح اوضاع دوران الغوث
 ای مقتدای اهلِ ایمان الغوث عدلش کند پر صفحه‌ی جهان را
 ویران کند کاخ ستمگران را پایان دهد ایام مفسدان را
 ای حافظ دین پیمبر الغوث‌ای یاور مظلوم و مضطر الغوث
 آباد می‌سازد ز نو زمین راعزت دهد اسلام و مسلمین را
 کیفر دهد کفّار و ظالمین را ای والی مُلک ولایت الغوث
 ای معدن جود و کرامت الغوث

آرزوی وصال، ص: ۱۳

از هجر او افکار و بی‌قراریم هر روز و شب دائم در انتظاریم
 از دیده جا دارد که خون بیاریم‌ای فیض اکمل نور سرمد الغوث
 ای مهدی آل محمد الغوث این شام غیبت را سحر کی آید؟
 یار ضعیفان از سفر کی آید؟ دوران شیرین ظفر کی آید؟
 ای از تو تابان مهر رخشان الغوث‌ای از تو ظاهر نور یزدان الغوث
 ظاهر شود چون آن جمال باری هر سو شود انهار حکمت جاری
 عالم رها گردد ز بی‌قراری‌ای مصطفی را جانِ انا الغوث
 وی مرتضی را نور چشمان الغوث‌ای خوش دمی کز پرده بیرون آید
 آرزوی وصال، ص: ۱۴

زنگ غم از دل‌های ما زداید هر دم به شور و شوق ما فزاید
 ای رهبر خوبانِ عالم الغوث‌ای غوثِ اعظم فخرِ آدم الغوث
 هجران تو بر ما بسی گران است سیلابِ اشک از دیدگان روان است
 تا کی رُخت از دوستانِ نهان است؟ ای صدر ایوان شرافت الغوث
 ای شیر میدانِ شجاعت الغوث وصل تو ما را منتهی المراد است
 دوران تو دوران اتحاد است کالای مُلحد اندر آن کساد است
 ای دُرّ دریای هدایت الغوث‌ای خصم اربابِ غوایت الغوث
 دین را ولایت فی‌المثل عماد است هر کس ندارد کمتر از جماد است
 آرزوی وصال، ص: ۱۵

ای پیشوای عدل گستر الغوث‌ای قائد جیش مظفر الغوث
 عصر تو عصر علم و دین و داد است عصر قیام و نهضت و جهاد است
 عصر زوال فتنه و فساد است‌ای رکن ایمان، بحر احسان الغوث
 ای قانع عدوان و طغیان الغوث من عبد قنم صاحب‌الزمان را
 خاک رهم مولای انس و جان را بوسم به جان، من پای شیعیان را
 ای دین حق از تو مجدد الغوث جان جهان، نور مجرد الغوث
 آرزوی وصال، ص: ۱۶

ای مظهر آیات کبریایی رفته است از کف طاقت جدایی
 زین غصّه، «لطفی» را بده‌رهایی‌ای عین حق، روح مجسم
 الغوث‌ای مقصد از ایجاد عالم
 الغوث

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۸

آتش عشق

زان دم که مرا بر گل رویش نظر افتاد بر هستی ام از آتش عشقش شرر افتاد
 از جلوه‌ی آن قامتِ موزون و رخ ماه‌دین و دل و تقوای من اندر خطر افتاد
 بگذشت ز خویش و زن و از مال و ز فرزندهر اهل دلی را که به کویش گذر افتاد
 عشقش که بیفتاد چو آتش به وجودم امروز دگر بیشتر از پیشتر افتاد
 از پرتو خورشید جمال رخ یار است هر خیر و سعادت که نصیب بشر افتاد
 تنها نه منم عاشق و شیدای جمالش هر کس که رخس دید ز خود بی خبر افتاد
 هر کس نبود لایق بیماری عشقش کاین قرعه‌ی اقبال بر اهل بصر افتاد
 چشم از مه و مهر و همه اغیار بیستم

آرزوی وصال، ص: ۱۹

تا دیده بر آن عارض رشک قمر افتاد عالم همه محراب حضور است و تجلی
 هر جا و مکان نور رُخش جلوه گر افتاد هر خیر که افتاد به دست من و ساقی
 از توبه و از گریه و آه سحر افتاد بر آینه‌ی حسن و جمال ازل افتاد
 هر دیده که بر حجت ثانی عشر افتاد و آن کس به سزا منتظر حضرت مهدی است
 کاندر پی تحصیل کمال و هنر افتاد مخدوم ملائک شود و محرم اسرار
 هر کس ز سر صدق بر آن خاک در افتاد افسوس که عمری پی دیدار جمالش
 هر سعی نمودیم همه بی ثمر افتاد ای یوسف اسلام! تو باز آی به کنعان
 کآتش ز فراق به همه بوم و بر افتاد در غیبت آن جان جهان، حجت باری
 عالم همه در فتنه و آشوب و شر افتاد

آرزوی وصال، ص: ۲۰

ای کهف امان، قطب جهان! وقت ظهورست بین آتش بیداد که در خشک و تر افتاد
 در خطه‌ی گیتی ز طواغیت ستمکار هر چند ز نو فتنه و ظلم دگر افتاد
 با دشمن اسلام بگوئید که هشدار با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

«لطفی» نتوان کرد بیان شرح غم هجر چون هر چه بگوییم همه مختصر افتاد
دی ماه

آرزوی وصال، ص: ۲۲

عدل مُشْتَهَر

مرا به گوش دل از غیب این خبر آید دهید مژده که مهدی منتظر آید
بزرگ مصلح گیتی مدار و صاحب وقت ظهور عدل خداوند دادگر آید
خجسته گوهر دریای اصطفای و شرف سپهر مکرمت و محور ظفر آید
خدایگان زمان، سایه‌ی خدای جهان همان که سوی نجات است راهبر آید
قوام عالم امکان و حجت یزدان ولی اعظم حق، عدل مشتهر آید
یگانه منجی مستضعفان و محرومان امید مردم مظلوم خون جگر آید
مراد ز آیه‌ی نور و غرض ز نأت بخیریناه خلق جهان، مفخر بشر آید
امام مشرق و مغرب، سلیل ختم رسل

آرزوی وصال، ص: ۲۳

سحاب رحمت حق، میر بحر و بز آید همان که محو نماید رسول استکبار
همان که بر دل ظالم زند شرر آید همان که پایه‌ی قدرش ز آسمان بالاست
همان که منقبتش هست بی شمر آید همان که باز کند سوی خلق، باب امان
همان که دفع کند فتنه و ضرر آید همان که هست نگهبان ملت بیضا
همان که دور کند محنت و خطر آید زمین نماند و نماند بدون حجت حق
بر آن گواه، نصوص پیامبر آید جهان دیگر و برنامه و نظام دگر
حکومت دگر و حاکم دگر آید جهان گشاید و زیر اطاعت امرش
چه خاوران همه اطراف باختر آید تمام می شود این روزگار تلخ فراق
دوباره گردش ایام چون شکر آید برای لطفی صافی نماند طاقت صبر
خوش آن زمان که شب هجر را سحر آید

نیمه شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۲۵

درود بر مهدی

به منجی و مصلح عالم درود به مهدی آن نور مجسم درود
 به حجت الله، امام زمان به قطب دین، به اسم اعظم درود
 به حافظ رکن حطیم و مقام به صاحب کعبه و زمزم درود
 به آن که از معدلت و رحمتش جهان شود زنده و خرم درود
 به آن که از سطوت قهرش شود انبیهی شرک، مَهْدَم درود
 به آن که با جنود رحمان کند جنود ابلیس، مَهْزَم درود
 به آن که تسخیر کند شرق و غرب به فاتح قلاع محکم درود
 به واقف سرّ حدوث و قَدَم

آرزوی وصال، ص: ۲۶

به عِلّت غایی عالم درود به آن که بر لوح دلم از ازل
 ولایتش گشته مرّوم درود به حامی و پناه مستضعفان
 به نوربخش دل مُظلم درود به آن که از عدل، کند پر زمین
 به مفخر آدم و عالم درود به آنکه پایان دهد این هرج و مرج
 جهان کند ز نو منظم درود به آن که بر کل جهان می کند
 حکم خداوند، محکم درود به صاحب الامر، سپهر کمال
 به رهبر اکبر و اکرم درود به آن که می کند به او اقتدا
 روح خدا، عیسی مریم درود به آن که بر ستمگر و کافر است
 ظهور معنی فدّمدم درود

آرزوی وصال، ص: ۲۷

به آن یگانه‌ای که از او بود اساس دین، متین و مُبَرَم درود
 به بنده‌ی خالص و خاص خدا به ماسوا میر و مقَدّم درود
 به معنی آیه‌ی «نَأْتِ بِخَيْرٍ» به جلوه‌ی اَتَم و اقوم درود
 به آن که گر چهره نماید به خلق رود ز دل‌ها الم و غم درود
 به آن که آزاد نماید بشرز فتنه و ز وضع مبهم درود
 به آن که موعود همه انبیاست ظهور او هست مسلّم درود
 به آن که (لطف الله صافی) بود به مدحتش ز غیب مُلْهَم درود
 به حضرت رسول و آل کرام بی حد و بسیار و دمامد درود

پنجم ذی الحجّه الحرام

آرزوی وصال، ص: ۲۹

نخل امید

مژده کز الطاف بی‌پایان یزدان مجید باز شد بر روی ما در این سفر فجر جدید
 بخت بیدار است و طالع فرخ و اقبال یار بارور گردیده از لطف خدا نخل امید
 بلبل اندر بوستان در وجد و شادی نغمه خوان قُمری اندر گلستان پیراهنِ عشرت درید
 موسم جشن و سُرور است و جهان در انبساطیمه‌ی شعبان و فرّ و شوکت دیگر رسید
 شهر سامرّه است میعاد حضورِ قدسیان می‌رسد بر گوش دل از عالم بالا نوید
 در کنار روضه‌ی ختم رسل سلطانِ کلّ عیدِ میلادِ ولیّ عصر باز آمد پدید
 در سرا قُدرتِ امام عسکری از فیض حق صبح امید بشر از دامن نرجس دمید
 سرو بوستان ولایت میوه‌ی باغ رسول حضرت مهدی نقاب از چهره‌ی زیبا کشید
 آرزوی وصال، ص: ۳۰

شاد باش و تهنیت از ما به ختم انبیاء به از این روز و این میلاد و این عید سعید
 گر به «لطفی» از کرم بخشند تشریف قبول چاکران در گه او را بود عبد عیید
 از «رسولی» بایدم تقدیر کاندرا این سفر بندل همّت کرد و اجر ایزد مَنان خرید
 در مدینه‌ی طیبه، شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۳۱

روز وصل

بارالها! رهبر اختیار کی خواهد رسید؟ پیشوای معدلت آثار کی خواهد رسید؟
 شامِ جهل و ظلم و استبداد کی خواهد گذشت؟ روزگار دولت احرار کی خواهد رسید؟
 عصر اسلام و نظام دین و حکم صالحان نوبت نابودی اشرار کی خواهد رسید؟
 از برای قلع و قمع فتنه‌ی دجالیان دست قهر قادر قهار کی خواهد رسید؟
 ظلم طاغوتان حاکم تا به کی یابد دوام‌ای خدا! دوران حکم یار کی خواهد رسید؟
 آن که از خیلِ حرامی پاک می‌سازد حرم بر کند بنیاد استعمار کی خواهد رسید؟
 و آن که ویران می‌نماید کاخ‌های ظالمان می‌زند بر هستی کفار کی خواهد رسید؟
 آن که از انصاف و عدل و داد و علم و معرفت پر نماید سر به سر اقطار کی خواهد رسید؟

آرزوی وصال، ص: ۳۲

آن که نافذ گشته از امرِ خداوندِ حکیم امر او در ثابت و ستیاری کی خواهد رسید؟
 آن که گاهِ رزم با اعداء دین حق بود قهرمانِ عرصه‌ی پیکار، کی خواهد رسید؟
 قطب دوران، عدلِ قرآن، صاحب علمِ کتاب‌شمع دین، سر حلقه‌ی ابرار کی خواهد رسید؟
 رافع اعلام دین، محبوب قلب مؤمنین مسلمین را سید و سالار کی خواهد رسید؟
 مهدی صاحب زمان، اصل امان، غوث جهان‌قانع بیداد و استکبار کی خواهد رسید؟
 بیش از این ما را نباشد طاقت بارِ فراق بارالها! روز وصل یار، کی خواهد رسید؟
 سوخت «لطفی» ز آتش هجران آن وجهِ خداوجه حق را نعمت دیدار، کی خواهد رسید؟
 آرزوی وصال، ص: ۳۳

یا ابا صالح المهدی ادرکنی

ی

یا ابا صالح امام منتظر با به ما یاباه لایجری القدر

ا

ای وجودت منبع علم و کمال غوثِ عالم رهبر نیکو سیر

ا

ای سر خوبان و فخرِ راستان قطب امکان ممکن واجب اثر

ب

به به از آن عصر و دورانی که تو بر فرازی رایت فتح و ظفر

ا

ای ظهور قدرت حیّ قدیر ذره‌ای از نور تو شمس و قمر

آرزوی وصال، ص: ۳۴

ص

صلح و آزادی و عدل و دوستی تا نیایی تو نگردد مُستقرّ

ا

ای نگهدارنده ی شرع قویم ای امام دین پناه دادگر

ل

لاغر از هجرانم و پژمرده حال در فراق می خورم خونِ جگر

ح

حانّ یابن المصطفی وقت الظهور پر شده گیتی ز جور و ظلم و شر

ا

از همه اطراف و هر سوی جهان فتنه‌ها و ابتلا بر کرده سر

آرزوی وصال، ص: ۳۵

ل

لاجرّم از هر نظام و هر مرام قطع گردیده است امید بشر

م

مرگ خود این می‌نماید آرزووان دگر گوید همی این الممّقرّ؟

ه

هان بده کیفر به تیغ انتقام خیل استکباریانِ بدگهر

د

دین و احکام پیمبر زنده ساز خون و مالِ مَرَدکی را کن هدر

ی

یا امام العصر یابن العسکری یا امین الله یا نور البصر

ا

ای امید و یاور مستضعفان کاخ استضعاف کن زیر و زبر

آرزوی وصال، ص: ۳۶

د

دور کن نامحرم از بیت الحرام وز صفا و مروه و حجر و حَجَر

ر

رهزنان از مشعر و خیف و منی و از بقیع و روضه‌ی خَیرِالبشر

ک

کی جهان پر می‌کنی از عدل و داد؟ کی شود این شام هجران را سحر؟

ن

نور یزدانی بیا با جلوه‌ای ظلمت الحاد از عالم بَیْر

ی

یک نظر بر «لطفی صافی» نماکز غم هجر تو باشد دیده تر

آرزوی وصال، ص: ۳۷

رضای دوست

من جز رضای دوست تمنا نمی‌کنم جان می‌دهم به راهش و پروا نمی‌کنم

گر مدعی شنید ز بیگانگان صداغیر از صدای دوست من اصغا نمی‌کنم

با من اگر که یار به لطف و عنایت است اندیشه از قیامت کبرا نمی‌کنم

من پیرو محمّد و آل محمّدم تقلید ناکسان اروپا نمی‌کنم

بر سفره‌ی رضا و قناعت نشسته‌ام خود را ذلیل جیفه‌ی دنیا نمی‌کنم

در کشتی نجات تمسک به اهل بیت تشویش از تلاطم دریا نمی‌کنم

در سایه‌ی ولایت مهدی دین پناه از کس ز غیر دوست تقاضا نمی‌کنم

با لطف بندگان و غلامانش اعتبار تاج پادشاهی کسرا نمی‌کنم

آرزوی وصال، ص: ۳۸

با دوستان او همه سر، بر ارادتم با دشمنان یار، توّلأ نمی‌کنم

هستم سگی حقیر به کوی ولی عصر این است افتخارم و حاشا نمی‌کنم

آرزوی وصال، ص: ۳۹

سوز فراق

یا امامَ العصر از آن تو ایم بنده‌ی انعام و احسانِ تو ایم
 بر نمی‌دارم سر از خاکِ درت تا ابد بر عهد و پیمان تو ایم
 در صراطِ مستقیمِ بندگی پیرو ارشاد و برهانِ تو ایم
 پُر شود از فتنه گر روی زمین‌بیم نبود چون غلامانِ تو ایم
 پیشه‌ی ما عشق و شوق کوی توست چاکرانه، سر به فرمان تو ایم
 هر کسی مطلوب و معشوقی گرفت ما گرفتار و پریشانِ تو ایم
 هر کسی را علت و بیماری است ما همه بیمارِ هجرانِ تو ایم
 آرزوی وصال، ص: ۴۰

دردمندانیم از سوزِ فراقِ جملگی محتاجِ درمانِ تو ایم
 در ره تو با کمال اشتیاق جان نثارانیم و قربانِ تو ایم
 مُلک دنیا گر همه از آن ماست ریزه خواران سرِ خوان تو ایم
 و ر چو خورشیدیم بر اوج سپهر ذره‌ای از مهر رخشان تو ایم
 «لطفی صافی» بگو با وجد و شوق یا ولیّ العصر از آن تو ایم
 ليله شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۴۱

آرزو

ما برای همگان، لطفِ خدا می‌خواهیم دوری از غصّه و اندوه و بلا می‌خواهیم
 خیر خواه همه افراد بشر می‌باشیم همه را روزبه و کامروا می‌خواهیم
 بهر هر خسته و بیمار و پریشان احوال از خدا عافیت و صبر و شفا می‌خواهیم
 در یم حادثه و زیر و زبر گشتن دهر همه را در ره تسلیم و رضا می‌خواهیم
 یار چون معدنِ رحم است و کریم است، از اوبخشش معصیت و جرم و خطا می‌خواهیم
 صحبت اهل ریا می‌برد از قلب، ضیاصحبت مردم بی روی و ریا می‌خواهیم
 تا ببینیم عیان نور خدا در همه جازین دل تیره از او کشف غطا می‌خواهیم
 آرزوی وصال، ص: ۴۲

دولت و مکتب گیتی همه محکوم فناست دولت باقی و فارغ ز فنا می‌خواهیم

بهر محروم ز دیدار جمال رخ دوست با نیایش ز درش اذن لقا می‌خواهیم
 بهر مردان، کُله غیرت و از بهر زنان چادر عفت و آزرَم و حیا می‌خواهیم
 بهر اصناف بشر آگهی و خیر و سَدادیاری یکدگر و صلح و صفا می‌خواهیم
 وز ستمکاری و خودکامگی و استبدادخلق، آسوده و آزاد و رها می‌خواهیم
 دولت و دین و نظام و وطن و برنامه‌همه از شرع نبی، خیر و را می‌خواهیم
 در ره منزل مقصود، خطر بسیار است همت از باطن ارباب ولا می‌خواهیم
 عیش در سایه‌ی دونان همه ذلّ است و هوان بر سر خلق جهان ظلّ هما می‌خواهیم
 مهدی آل نبی حافظ دستور نبی

آرزوی وصال، ص: ۴۳

ظاهر از پرده‌ی غیبت به ملا می‌خواهیم پر جهان گشته ز ظلم و فتن و شر و فساد
 صاحب دین خدا را ز خدا می‌خواهیم تا ابد زنده و جاوید بماند اسلام
 شرک را زایل و افتاده لَوا می‌خواهیم شاد زی «لطفی صافی» که به هنگام سحر
 بهرت از حضرت او لطف و عطا می‌خواهیم

آرزوی وصال، ص: ۴۵

سایه‌ی خدا

ای معنی حقیقت و دین آشکار کن آیین رحم و عدل و شرف برقرار کن
 ای قطب دین پناه و امام جهان مداروی پیشوای علم و فضیلت شعار کن
 مستضعفان روی زمین را عزیز کن مستکبران کاخ نشین خوار و زار کن
 ای باسط عدالت و امتیت و امان‌وی از جهان، رسوم ستم بر کنار کن
 ای ملجأ و امید ستمدیدگان دهرروز ستمگران دغا شام تار کن
 با دوستان، عطوفت، احسان و مکرمت با دشمنان دین خدا کارزار کن
 ای سایه‌ی خدا! همه در سایه‌ی توایم با همتی ز گنبد گردون گذار کن
 یکدم اگر به کوی تو ما را دهند راه

آرزوی وصال، ص: ۴۶

گردیم جاودانه به آن افتخار کن میسند بیش از این به غم هجر مبتلا
 این عاشقان جان به کف جان نثار کن باز آی و دین نجات ده از شرّ مبدعان

با ذوالفقار دشمن دین تار و مار کن فرخنده عید نیمه‌ی شعبان رسید باز
با جلوه‌ی جمال ازل، آشکار کن لطفی» سرود از پی تبریک و تهنیت
اشعار روح پرور و رفع نقار کن

پانزدهم شعبان

آرزوی وصال، ص: ۴۷

یا ابا صالح المهدی ادرکنی

ی

یا امام العصر یا کَهفَ الامان یا جمال الکوَن یا قَطَبَ الزَّمان

ا

ای ز فیضت ما سِوالله برقراروی طفیل هستیات کون و مکان

ا

ای سپهر عدل و مصباحِ یقینوی جنابت قبله‌ی کَرّویان

ب

بنده‌ی درگاه تو افلاکیان ریزه‌خوارِ خوانِ تو پیر و جوان

ا

ای نگهدارنده‌ی دین خداوی پناه و مُنجی مستضعفان

آرزوی وصال، ص: ۴۸

ص

صبر ما زین شام هجران شد تمام رفت از کف طاقت و تاب و توان

ا

الفراقُ الفراقُ الفراقُ الامانُ الامانُ الامانُ

ل

لا تَدْعُنَا فِي النَّوَابِ الْغِيَاثِ اَدْرِكُ الْعَبْدَ الضَّعِيفَ الْمُسْتَهَانَ

ح

حجت‌اللهی و مصباحِ هدی ز امر یزدانی به عالم حکمران

ا

آن که سر بگذاشت بر خاکِ درت خاک در گاهش بود رشک جنان

ل

لَا يَنَالُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ شِيعَةَ الْمَهْدِيِّ اِمَامِ اَنْسِ وَ جَانِ

آرزوی وصال، ص: ۴۹

م

من تو را تا جُسته‌ام حق جُسته‌ام ای سلیل خاتم پیغمبران

ه

هر که سر برتافت از درگاه تو گشت محکوم عذاب جاودان

د

در جلال و قدر تو حیران عقول در بیان مدح تو الکن زبان

ی

يَا اَمِيْنَ اَللّٰهُ عَجَّلْ فِي الظُّهُورِ وَاَنْصُرِ الْاِسْلَامَ بِالنَّصْرِ الْعِيَانِ

ا

اوفتاده دین و احکام خدا شرح و تفسیرش به رأی جاهلان

د

در نظامات و هدایت‌های شرع‌باب تحریف آمده اندر میان

آرزوی وصال، ص: ۵۰

ر

ریشه‌ی بیداد و نامردی بزنی پُر ز انصاف و عدالت کن جهان

ک

کاخ استکباریان کن منهدم سرنگون کن رایت و هائیان

ن

نام آمریکا و روس بلشویک محو کن با سایر بیگانگان

ی

یا ولیّ الله «لطفی» را خواه بیش از این اندر فراقت خسته جان

آرزوی وصال، ص: ۵۱

مهر علی

به حق خدای جهان آفرین جهان دار یکتای جان آفرین

خداوند بخشنده‌ی مهربان خداوند غفارِ روزی رسان

خداوند پروین و ناهید و مهر گشاینده‌ی باب احسان و مهر

ز درک خرد ذات پاکش برون منزّه وجودش ز چند است و چون

بری از زمان و بری از مکان خداوند دانای فاش و نهان

به ختم رسل اشرف انبیا که بالذ به او مسند اصطفی

محمد پیام آورِ راستین حبیب خدا سید المرسلین

آرزوی وصال، ص: ۵۲

به شاه ولایت علیّ ولیّ وصیّ و پسر عمّ و صُهر نبیّ

امام مبین سرور اولیا جهان فضائل ابوالأوصیا

نمود درخشان عدل خدا ظهور جمال ازل، مرتضی

به زهرای مرضیه خیرالنسا سپهر ادب شمس برج حیا

مثال شرف دخت پاک رسول که حیران شده در مقامش عقول

به خلق و به خو، شبه بابش نبی به قدر و حسب هم طراز علیّ

به حقّ امام دوم مجتبی نهال برومند باغ صفا

مهین سبط پیغمبر پاک دین گل گلشن حلم و علم و یقین

آرزوی وصال، ص: ۵۳

به سالار و سردار اهل اباشهید به خون خفته‌ی کربلا
حسین شہامت حسین وفا که در راه حق کرد جان را فدا
فداکاریش دین حق زنده کرده و رسم ایثار پاینده کرد
به سجاد مصباح راه سدادولی خداوند زین عباد
که شد مردمان را ز راه دعاسوی بینش و معرفت رهنما
به باقر که از عزت و احترام پیمبر فرستاد او را سلام
شکافنده معضلات علوم نگهبان آثار و محیی الرسوم
به صادق که انوار دین خداز سعیش بتابید بر ما سوا
غبار از رخ دین یزدان زدودر علم بر روی عالم گشود
آرزوی وصال، ص: ۵۴

به موسی بن جعفر مه عز و جاه عزیز خدا رهبر دین پناه
که بر او ستم هر چه آمد فزون نگردید تسلیم هارون دون
به حق علی بن موسی الرضا ملاذ امم مفخر اولیا
امان الوری صاحب معجزات امین خدا معدن مکرمت
وجودش همه علم و لطف و کرم به پیر و به برنا ولی النعم
رواق جنابش بهشت برین ضریحش مطاف بزرگان دین
به قطب سداد و سپهر رشاد محمد امام تقی جواد
که در کودکی خالق ما سوا به خلق جهان داد او را ولا
به هم نام و هم کنیه مرتضی

آرزوی وصال، ص: ۵۵

علی نقی سید مقتدا امام دهم رهبر شیخ و شاب
جهان کرم میر عالی جناب به مولی الوری حضرت عسکری
مه چرخ ایمان و دین پروری سلیل نبی قائد مؤتمن
به نام و به جسم و به سیرت حسن به صاحب زمان مهدی منتظر
امید امم فاتح بحر و برسر سروران، حاکم دادگر
خداوند اقبال و نصر و ظفر امام جهان بخش گیتی گشای
دلیل خلائق به سوی خدای برون آید از غیب و گیرد جهان

پر از عدل سازد کران تا کران شعارش بود دین و امن و امان
کند خلق با یکدگر مهربان

آرزوی وصال، ص: ۵۶

برد از میان شیوهی خودسری بیالد به او مسند رهبری
به قرآن، کتاب کریم خدابه شرع قوی پایه مصطفی
به شب‌زنده‌داران پاکیزه جان‌به‌آه یتیمان بی‌خانمان
به عرش و به کرسی و قدوسیان به جبریل و میکال و کزوبیان
که حبّ علی هر که دارد به دل نگردد به صحرائی محشر خجل
نبیند به جز لطف پروردگار نگیرد به جز رتبه و اعتبار
هر آن کس به دل مهر حیدر بکشت مکان می‌گزیند به باغ بهشت
ز مهر علی مادرم شیر دادبر آنم پدر خطّ و تدبیر داد

آرزوی وصال، ص: ۵۷

به تن از ولای علی جوشن است به نور ولایت دلم روشن است
بود حبّ او اصل هر فیض و سودچه خوش گفت آن کو به تازی سرود
بِحَبِّ عَلِيٍّ تَزُولُ الشُّكُوكُ وَ تَزْكُو النُّفُوسُ وَ تَصْفَوُ الثَّمَارُ
فَمَهْمَا رَايْتَ مَحَبًّا لَهُ فَتَمَّ الذِّكَاءُ وَ تَمَّ الْفِيحَارُ
وَ مَهْمَا رَايْتَ عَدُوًّا لَهُ فَفِي اَصْلِهِ نَسَبٌ مُسْتَعَارُ
فَلَا تَعْزِلُوهُ عَلِيٌّ فِعْلُهُ فَحَيْطَانُ دَارِ اَبِيهِ قِصَارُ
هَلَا «لَطْفِيَا» گُوْ بِه صَوْتِ جَلِيٍّ عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ يَا عَلِيٌّ
ذِي الْقَعْدَةِ

آرزوی وصال، ص: ۵۸

دام عشق

ای سجده‌گاه اهل نظر خاک پای تووی طلعتت نمایش حسن خدای تو
موعود انبیاپی و مقصود اولیامن کمترم از آن که بگویم ثنای تو
خلق جهان ز خرد و کلان‌اند مستفیض از سفره‌ی کرامت و جود و سخای تو
از آفتاب و ماه فزون‌تر شود به قدرهر کس که گشت خادم دولت سرای تو
گیتی به امر حق، به وجود تو برقرارباقی بود زمین و زمان از بقای تو

بنهاده است حکم خدا حل مشکلات اندر کف کفایت مشکل گشای تو
 آب حیات و عمر ابد کی برابر است؟ با لحظه‌ای ز فوز عظیم لقای تو
 طاعات هیچ کس نشود مورد قبول عنوان دفترش نبود گر ولای تو
 آرزوی وصال، ص: ۵۹

تشبیه قد و روت به سرو و به مه خطاست قربان روی انور و قد رسای تو
 محروم آن بود که قبول تو را نیافت مسکین کسی بود که نباشد گدای تو
 خلقی به دام عشق تو گردیده مبتلائی من فدای آن که بود مبتلای تو
 گر قصد جان عاشق خود می کنی رواست جان چیست تا نثار کنم در فدای تو؟
 در انتظار توست جهان ای ولی عصرای گشته خلق، عالم و آدم برای تو
 این دردها که برده ز مردم توان صبردرمان پذیر نیست مگر با دوائی تو
 ز آشوب و فتنه پر شده سرتاسر زمین از بهر رفع آن نبود کس سِوای تو
 بر جهل ما و لغزش بسیارمان مگیر ما چنان نما که بود آن سزای تو
 در ما نمانده است دگر طاقت فراق

آرزوی وصال، ص: ۶۰

کی شام هجر، صبح شود از دعای تو؟ پُر کرده نعره‌های ستم پیشگان جهان
 کی می‌رسد به گوش خلائق صدای تو؟ باز آ و خلق را برهان ز این همه فشار
 ای چشم روزگار به یوم القضا تواز روی، این نقاب برافکن که مردمان
 بینند بر ملا رخ ایزد نمای تو بیمارم و فکار و پریشان و خسته حال
 آورده‌ام پناه به دارالشفای تو ترک تفقد و کرم و بنده پروری
 دور است از عنایت بی انتهای تو دارد امید (لطفی صافی) که از کرم
 باشد همیشه مورد لطف و عطای تو

آرزوی وصال، ص: ۶۲

مصلح کل

می‌دمد صبح نجات امم انشاءالله می‌رسد ماحی ظلم و ستم انشاءالله
 طایر علم و عدالت بگشاید پر و بال بگذرد محنت و اندوه و غم انشاءالله
 ؟ می‌زند حجت حق رهبر گردون مهد محفل بد منشان را به هم انشاءالله
 می‌گذارد شه دین مهدی موعود رسل بهر اصلاح به میدان، قدم انشاءالله

می‌رسد حامی دین و رهبر جن و بشرواقف سرّ حدوث و دژم انشاءالله
می‌زند مصلح کل، قدرت حق، صاحب امر محفل بد منشان را به هم انشاءالله
زد م تیغ شرر بار ستم کیشان رامی‌فرستد به دیار عدم انشاءالله
شود از معدلتش معتدل اوضاع جهان

آرزوی وصال، ص: ۶۳

و از میان می‌برد این بیش و کم انشاءالله می‌کند تربیتش خلق جهان را یک سر
یار و غمخوار و طرفدار هم انشاءالله آید آن رهبر خوبان و نماید تجدید
رسم احسان و وفا و کرم انشاءالله بفرزاد به جهان پرچم توحید و ز شرک
سرنگون می‌کند آن شه علم انشاءالله

آرزوی وصال، ص: ۶۴

خط نجات

ای جمع در وجود تو آیات سروری وی افتخار منصب والای رهبری
ای پرتوی ز نور جمال تو، آفتاب! پروین و زهره و مه تابان و مشتری
ای مهدی مظفر و ای صاحب زمان ای مرکز فضایل و اسلام پروری
ای گشته ختم بر تو امامت ز امر حق چونان که گشته ختم به جدت پیمبری
دین خدا ز یمن وجود تو پایدار با رونق از تو مذهب بر حق جعفری
امروز مُلک شرع، مؤید به شخص توست نبود کسی که با تو زند لاف همسری
از جور دهر و وضع زمان ای امام عصر آورده‌ام به درگه عدل تو داوری
باز آی و اولیای خدا را عزیز کن

آرزوی وصال، ص: ۶۵

باز آی و زنده ساز رسوم برادری باز آی و برقرار نما رسم مردمی
حریت و عدالت و مهر و برابری ما بسته‌ایم دل به کمند ولای تو
ای مهر آسمان نکویی و دلبری امید آن که طی شود از لطف کردگار
دوران محنت و غم و رنج بداختری آید ولی مطلق و از ریشه بر کند
کاخ فساد و سلطنت زور و خودسری آید امام منتظر و سرنگون کند
رایات کفر و شرک و نفاق و ستمگری آرد به دست «لطفی صافی» خط نجات

یابد اگر ز درگه او خط چاکری پر می کند ز عدل زمین و دهد به باد
برنامه‌های شیطنت آمیز و قلدری؟

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۶۶

خوش آمدی

ای مهدی آل نبی خوش آمدی، خوش آمدی
ای سرو گلزار وصی خوش آمدی، خوش آمدی
ای نور چشم مصطفی ای یادگار مرتضی
ای زاده خیرالنسا خوش آمدی، خوش آمدی
ای مصلح آخر زمان ای باسط امن و امان
ای پیشوای انس و جان خوش آمدی، خوش آمدی
از فیض پاک سرمدی با فرّ و جاه ایزدی
با خُلق و خوی احمدی ای مظهر صلح و صفا خوش آمدی، خوش آمدی
ای حافظ دین خدای معدن لطف و وفا
بر خلق عالم سروری ای حجه ابن العسکری خوش آمدی، خوش آمدی
هنگام جشن است و سرور هم ما سوی را رهبری
بزم طرب گسترده حورخوش آمدی، خوش آمدی
ای مقتدای مؤتمن سامره شد وادی طور
یابن الحسن یابن الحسن خوش آمدی، خوش آمدی
ای حجت و گردون غلام ای ماحی ظلم و محن
ای رهنمای خاص و عام خوش آمدی، خوش آمدی
عالم بود در اضطراب ای خلق عالم را امام
اندر ظهورت کن شتاب خوش آمدی، خوش آمدی
نازم به آن سیمای تواز ظلم و جور و کین خراب
وان طلعت زیبای تو خوش آمدی، خوش آمدی
شاهنشاه دوران تویی وان قامت رعنا تویی
اسلام و هم ایمان تویی خوش آمدی، خوش آمدی
اندر هوای روی تو ذو البرّ و الاحسان
قربان خاک کوی تو خوش آمدی، خوش آمدی

ای حجت ثانی عشر جویم ز هر گل بوی تو
 با پرچم فتح و ظفرخوش آمدی، خوش آمدی
 عیسی چو آید از سمای پیشوای منتظر
 خواهد به تو کرد اقتداخوش آمدی، خوش آمدی
 ای رهبر والا گهر با افتخار آن مقتدا
 خاک درت کحل بصر خوش آمدی، خوش آمدی
 ای داور اسلامیان فرمان روای دادگر
 از پرده رویت کن عیان خوش آمدی، خوش آمدی
 ای یاور مستضعفان رحمی نما بر شیعیان
 الغوث، الغوث الامان خوش آمدی، خوش آمدی
 (لطفی) سگ سگبان تو کوبنده‌ی مستکبران
 خواهد شود قربان تو خوش آمدی، خوش آمدی
 پرورده احسان تو خوش آمدی، خوش آمدی
 شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۶۸

ابر رحمت

بوی کوی دلبران آید همی ابر رحمت دُرّشان آید همی
 بلبل اندر گلستان از عشق گل بی خود از خود نغمه خوان آید همی
 شکر ایزد کاندترین عید سعیددین و دولت هم عنان آید همی
 می رسد فصل بهار معرفت جهل را فصل خزان آید همی
 روز استکباریان گردد سیاه یاور مستضعفان آید همی
 صاحب بیت و مقام و شعرین پیشوای انس و جان آید همی
 رهبر خوبان امام دین پناه‌والی کون و مکان آید همی
 آرزوی وصال، ص: ۶۹

در سِرا قُدس امام عسکری رحمت حق بی کران آید همی
 آن که پر سازد جهان از عدل و دادبهر اصلاح جهان آید همی
 شاهد غیبی که رخ پوشیده داشت سوی ما فاش و عیان آید همی
 نوگل نرگس ولی راستین ملجأ اسلامیان آید همی
 او چو روح است و جهان مانند تن در تن عالم روان آید همی

بهر این دنیای پر بیم و هراس باسطِ امن و امان آید همی
 پرچم فتح و ظفر او را بدست پا به فرق فرقدان آید همی
 او چو شمس است و زمانه آسمان شمس سوی آسمان آید همی
 از سفر آن یار دلجوی عزیز

آرزوی وصال، ص: ۷۰

کامکار و کامران آید همی شهر تبریز از قدوم صبح عید
 رشک گلزار جنان آید همی بانگ تکبیر و تحیت از زمین
 تا به گوش عرشیان آید همی لطفی صافی» پی عرض نیاز
 بر در این آستان آید همی

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۷۲

دلبر مه رو

سر آغاز سخن نام خداوند حکیم حاکم بی مثل و مانند
 خداوندی که خلاق جهان است از او بر پا زمین و آسمان است
 پس از آن نام احمد اسم اعظم محمد رهبر کل، پیک خاتم
 دگر با نام آل و عترت اونگهبانان شرع و سنت او
 خصوصاً عدل یزدان قطب دوران ظهور قدرت حق نور تابان
 ولی الله و وجهه الله اکرم یدالله و صراط الله اقوم
 الا ای دلبر مه روی دلجوی نشین با ما دمی خوش بر لب جوی
 ترحم کن به این لداده خویش خواهش بیش از این افکار و دل ریش
 رها کن شیوهی جور و جفا رابه دست آور دل مهجور ما را
 چنانم کن ز جام وصل مدهوش که باشم تا ابد از خود فراموش
 آرزوی وصال، ص: ۷۳

برج امامت

ز مدح مهدی آل پیمبر مشام جان ما را کن معطر

سخن از آن مه برج امامت سخن زانصاف و حق است و عدالت سخن از نهضت و کار است و اقدام سخن از «قسط» و «ایثار» است و «اسلام» در این مکتب سخن از سرفرازی است سخن از پیشرفت و پیشتازی است امام عصر را هر کس که نشناخت به «مرگ جاهلیت» خویشتن باخت خدا را آیت کبری امام است دلیل و رهنمای خاص و عام است امام الگو و میزان است و اسوه است به هر گفتار و هر کردار و قدوه است بشارت هان بشارت هان بشارت

آرزوی وصال، ص: ۷۴

که آید مظهر حق و عدالت در آن عصری که استبداد و الحاد دروغ و باطل و طغیان و افسادمسلط گشت بر هر بوم و کشور جهان تاریک شد از ظلم یک سرزآزادی و رحم و دین و وجدان نماند هیچ آثاری به دوران بسوزاند جهان را آتش جنگ شود بر مستمندان زندگی تنگ بگیرد جمله گیتی ظلم و اجحاف بپوشاند رخ زیبای انصاف زنان گردند از شرم و حیا دور شود اسباب فحشا هر کجا جورمتاع دین بماند بی خریدار ولی رایج شود کالای کفارخدا را آشکارا بر زبان نام نیارد کس در آن دوران و ایام

آرزوی وصال، ص: ۷۵

فشار و قحطی و سختی چنان است کز آن خون قلب هر پیر و جوان است خلاصه آزمایش‌ها شدید است و زآن آید برون هر کس رشید است چو عالم سر به سر جور و جفا گشت اسیر شدت رنج و بلا گشت در آن آشوب و اوضاع شرر بارشود لطف عمیم ایزدی یار امام منتظر مهدی موعود که در قرآن خدایش مدح فرمود ولی دین پناه داد گسترمعین مضطر و خصم ستمگر برون از پرده غیبت نهد پای شود نور جمالش عالم آرای به هر جا رو کند گردد منوربه هر لشکر زند گردد مظفر آرزوی وصال، ص: ۷۶

گشاید شرق تا غرب زمین را حکومت می دهد قانون دین را

شعار وحدت الله اکبرزند بر قلب استعمار آذر

آرزوی وصال، ص: ۷۷

مسلمین بیدار

هلا ای مسلمین بیدار باشید به جان آماده پیکار باشید
 اگر از هجر مهدی دل فکارت براهش راستی جان می سپارید
 به پا خیزید و کوشید و خروشید دلیرانه لباس رزم پوشید
 به میدان شهادت پیش باشید جوانمرد و صداقت کیش باشید
 کنید از کشور اسلام بیرون نفوذ ملحدان خائن دون
 نه شرقی و نه غربی، نه چپ و راست بس است اسلام ما را بی کم و کاست
 نه روس و انگلیس و آمریکانه دیگر سلطه جویان اروپا
 نه چین و حکمرانان جهان خوارنه مزدوران صهیونیسم غدار
 آرزوی وصال، ص: ۷۸

نه خلقی‌ها که گر از خلق گویند ره لنین و کارل مارکس پویند
 فغان کز این تمدن رفت بر باد همه اخلاق نیک آدمیزاد
 به استضعاف و انواع جنایات کنند این ناکسان فخر و مباهات
 همه برنامه‌هاشان صحنه سازی است دروغ است و فریب و حقه بازی است
 اگر هستند در تکنیک و فن پیش در اخلاق و در آدابند درویش
 اگر دقت کنی در وضع ایشان ندا سر می‌دهی که «أین الانسان؟»
 جهان خواران روس و آمریکافزون سازند دایم کین و بغضا
 ز هم گیرند پیشی در خیانت‌نگون خواهند اعلام عدالت
 آرزوی وصال، ص: ۷۹

رسوم معدلت را داده بر باد ره صلح و صفا را برده از یاد
 برون از راه وجدان و صلاحندولی سر تا به پا غرق سلاحند
 آرزوی وصال، ص: ۸۱

مذل الاعدا

جهان ویران از این ویرانگرانستوز آنان، خون دل پیر و جوانست
 همه آتش فروز جنگ و پیکار همه بی‌رحم و غدار و ستمکار

مگو آدم، بگو گرگان خون خوارمگو آدم، پلنگ و یوز و کفتار
 همه سرمست زور و باده و بنگ‌فزون سازند هر دم وحشت جنگ
 به خود مغرور از نیروی تکنیک نمی گویند حرفی غیر پلتیک
 هلا بنگر تو در آیین اسلام که رحم و مهر و ایثار است و اکرام
 کند دعوت سوی انصاف و احسان نکوهش می نماید ظلم و طغیان
 آرزوی وصال، ص: ۸۲

جنون قدرت و کشور گشایی نمی باشد در این دین خدایی
 سیه هم چون سفید و زرد و احمر در این دینند یکسان و برابر
 جهان هرگز نه بیند روز آرام مگر در ظلّ تعلیمات اسلام
 شود منسوخ استکبار حکام اگر حاکم شود احکام اسلام
 شعار زنده‌ی الله اکبر نماید واژگون کاخ ستمگر
 ندانستیم چون ما قدر این دین زکف دادیم مجد و عزّ دیرین
 دریغا ما ز خود بیگانه گشتیم اسیر مال و جاه و دانه گشتیم
 دریغ از کابل و بلخ و بدخشان هرات و خطه مظلوم پغمان
 دریغ از نخجوان و کازخستان

آرزوی وصال، ص: ۸۳

خجند و تاجیک و ازبکستان دریغ از بالکان و هند و کشمیر
 زتیرانا و آن اوضاع دلگیر دریغ از قدس و لبنان و فلسطین
 که از خون شهیدان گشته رنگین دریغ از صور و صبرا و شتیلا
 بقاع و بعلبک، بیروت و صیدادریغ از هر دیار و شهر مظلوم
 که از حرّیت خود گشته محروم از آن‌ها کشوری همچون عراق است
 که یک سر ظلم و جور و اختناق است در آن از عدل و آزادی خبر نیست
 زانصاف و مسلمانی اثر نیست

آرزوی وصال، ص: ۸۵

لوای نصر

مسلمانان مسلمانان بیاید دفاع از حقّ و آزادی نمایند
 در این دنیای پر طغیان و عدوان بشر غرق است در دریای عصیان

شده منسوخ آداب و فضائل بود در گسترش هر دم رذائل
 لوای نصر اندر دست گیرید عدو را هر که باشد پست گیرید
 بجوشید و خروشید و بکوشید ز ره از همت و غیرت بپوشید
 بزور جنگ و با نیروی شمشیر فلسطین را کنون سازید تحریر
 عدو از مسلمین غصب وطن کرده‌زاران ظلم و بیداد و فتن کرد
 درود ما به سربازان اسلام

آرزوی وصال، ص: ۸۶

غُزاه دین حق ابطال ایام خصوص آنان که از فرط سعادت
 بنوشیدند از جام شهادت به خون غلطان شدند اندر ره دین
 شعار جمله تحریر فلسطین تا نگر دیده است آزاد
 مسلمانی نخواهد بود دلشاده‌زاران آفرین بر خلق افغان
 دلیران جهاد و پاک‌بازان که از دین خدا یاری نمودند [۱]
 جلادت‌های بس کاری نمودند

آرزوی وصال، ص: ۸۷

عصر طلایی

درود حق به سربازان اسلام که می‌کوبند استبداد صدام
 حماسه آفرینان و فداکار شجاع و قهرمان و مرد پیکار
 همه مردان میدان شهادت همه اصحاب عزم و استقامت
 فزون کردند فز و عزت دین شعار حق ز نو کردند تدوین
 ز بانگ وحدت تهلیل و تکبیر همه مستکبران کردند تحقیر
 چو آید مهدی آل پیمبر جهان را پر کند از عدل یک سر
 دهد کیفر همه مستکبران راسران کفر و بیداد جهان را
 دگرگون می‌کند اوضاع دوران

آرزوی وصال، ص: ۸۸

کند بر پا اساس مهر و احسان کند از جهل و از بیداد بنیاد
 کند گیتی ز عدل و داد آباد خوشا بر عاکفان خاک کوش

خوش آن خاصان که می‌بینند رویش خوش آن ایام و آن عصر طلایی
خوشا آن روزگارانِ خدایی خوش آن فرخنده دوران درخشان
که پایان می‌پذیرد شام هجران صبح وصل گردد آشکارا
شود نور جمالش عالم آران باشد غیر راه احمد و آل
رهی سوی نجات و عز و اقبال

آرزوی وصال، ص: ۸۹

همای مهدی

و گر وصل تو ما را دسترس نیست که در بحر کرامت خار و خس نیست
میندازم ز چشم مهر و احسان عطایم را فزون ساز و فراوان
به من بین کز فراق دل دو نیمم سزای رحمت و لطف عمیم
الا ای والی ملک ولایت فروزان اختر برج امامت
جمال الّهی و قطب جهانی! به فرمان خدا صاحب زمانی
به «لطفی» بین که از هجرت فکار است ز درد دوریت بس بی‌قرار است
سرشتم از ولایت آفریدند به آنم باب و مامم پروریدند
غم عشق تو را بر جان خریدم به اوج قله‌ی عزت رسیدم
همایم من همایم من همایم سگی اندر خیابان شمایم
آرزوی وصال، ص: ۹۰

آرزوی وصال

رضای مهدی آل پیمبر در استقلال اسلامی است مُضمّر
اگر از صدق اندر انتظاری به خود مپسند ننگ ذلّ و خواری
مشو با ملحدان و خائنان یارمپو راه نفاق و حبّ اشرار
چو سیر این جهان سوی کمال است خلاف آن بر دانا محال است
هر آن کس را که آیین انتظار است به آینده همی امیدوار است
نگردد نا امید از لطف یزدان نگردد منزوی چون ناامیدان
که شام هجر را صبح وصال است فساد و ظلم و عدوان را زوال است
اماما سرورا والا جنابا

آرزوی وصال، ص: ۹۱

عدالت گستره مالک رقابا همه عالم به زیر پرچم تو است
 جهان در انتظار مقدم تو است به من بنگر که از هجرت شب و روز
 همه سوزم همه سوزم همه سوز در آید یوسف بخت من از چاه
 اگر بینم دمی آن روی چون ماه بسایم رخ به خاک پاک کویت
 کنم جان را نثار تار مویت به امید وصال حضرت دوست
 نمی گنجد مرا جان در رگ و پوست اگر وصلت دمی گردد میسر
 زهی فخر و زهی فوز و زهی فرّ

آرزوی وصال، ص: ۹۲

جمال الله

چو مهدی گلّ به گلزار وفا نیست خدیو کشور حسن و صفا نیست
 چون مهدی والی ملک ولایت کسی شایسته مدح و ثنا نیست
 چو مهدی حجت حقّ قطب دوران کسی حجت به جمع ماسوی نیست
 چو مهدی حافظ احکام قرآن نگهبان بهر شرع مصطفی نیست
 چو مهدی رهنما و رهبر خلق کسی سوی حقیقت رهنما نیست
 همه آیات یزدانند لیکن چو مهدی آیتی ایزد نما نیست
 خدا را آیتی مانند او نیست جهان را بهتر از او پیشوا نیست
 هر آن کس جُست خاک پاک کویش

آرزوی وصال، ص: ۹۳

به فردوس برینش اعتنا نیست جمال الله و وجه الله اعظم
 که بحر رحمتش را منتهی نیست خداوند خداوندان عالم
 که حقّ با او و او از حقّ جدا نیست اگر در پرده غیبت نهان است
 نهان از دیده حق بین ما نیست جهان را پر کند از دانش و داد
 به دورش فتنه خصم دغا نیست خوش آن دوران و آن ایام و اعصار
 که در روی زمین جور و جفا نیست خوشا آن دور و ایام الهی
 که در آن احتکار و ارتشا نیست خوش آن فرخنده اوقاتی که دنیا
 گرفتار فساد اشقیاء نیست نصیب سلطه جویان ستمکار
 به غیر از خواری و رنج و عنا نیست

آرزوی وصال، ص: ۹۴

بلند آوازه گردد عدل اسلام به چنگال ستم کس مبتلا نیست
حکومت، صالحان یابند و دیگر به طالع فرصت هیچ ادعا نیست
الا ای معدن جود و کرامت بر این خسته مگر لطفت روا نیست
سگی در کوی خاصان شمایم چرا راهم به درگاه شما نیست
مرا گر جرم و تقصیر است عادت شما را عادتتی غیر از عطا نیست
زما جهل خطا و ذنب و عصیان شما را جز کرم کاری سزا نیست
گدا و بینوا و مستمندم سزاوار شما ردّ گدا نیست
در این افتادگی و سوء احوال مرا سرمایه‌ای غیر از رجا نیست
بیخشایید بر «لطفی صافی» که در مدح شما شعرش رسا نیست
آرزوی وصال، ص: ۹۵

طور عاشقان

مهدی آل نبی که جان جهان است حافظ دین حنیف و کشف امان است
صاحب عصر و قوام عالم امکان مهتر خوبان و سرور همگان است
قطره‌ای از جود او است هر چه بهار است ذره‌ای از نور روی او قمران است
ما صدق از آیهی «و علم الاسماء» ما حاصل از آفرینش نفلان است
بنده‌ی خاصّ خدا به کلّ وجود است ز امر حق اندر کفش زمام جهان است
مصلح دنیا و دین امام مظفر قاع بیداد و قاطع خفقان است
دولت او کاندرا آن جفا و ستم نیست دولت حقّ است و یار حقّ طلبان است
ابر سخایش همواره هست دُرّ بار

آرزوی وصال، ص: ۹۶

بحر عطایش همیشه موج زنان است مجلس او طور عاشقان تجلی
مهبط انوار و رشک باغ جنان است خاتمه‌ی دفتر خلافت کبری
والی مُلک شهود و کشور جان است چشمه‌ی حیوان اگر طلب کنی ای دل
خاک درش جو که چشمه‌ی حیوان است بر کند از ریشه کاخ ظلم ستمگر
دادگر راستین و دادستان است هر که به زیر لوای رأفت او رفت
فارغ از اندیشه‌ی جهیم و هوان است ماه معین است و هم امام مبین است

قدرش برتر ز حدّ وهم و گمان است بنده‌ی احسان او کهین و مهینند
 تابع فرمان او زمین و زمان است گرچه به ظاهر ز چشم خلق نهان است
 نزد خود هم چو آفتاب عیان است چاکر درگاه اوست «لطفی صافی»
 از همه بریده و به او نگران است

آرزوی وصال، ص: ۹۸

خصم ستمگر

ای قطب جهان ولی دوران‌ای معدن جود و بحر احسان
 ای بانی کاخ داد و انصاف‌ای ماحی ظلم و جور و اجحاف
 ای میر مظفر عدو بنددر پرده‌ی جمال حق نما چند
 باز آ که جهان در اضطراب است چون روی تو عدل در حجاب است
 روزان و شبان در انتظاریم در هجر تو سخت بی‌قراریم
 ای اصل محامد و معالی‌وی فخر مرائی و مجالی
 ای لطف تو رحمت الهی و ای خشم تو نعمت الهی
 آرزوی وصال، ص: ۹۹

باز آی و به عدل عالم آرای‌ای عدل خدای عالم آرای
 باز آی و رسان به حق معلوم مستضعف و مستمند و محروم
 ای مالک وقت و آیت نصرای حافظ شرع و صاحب عصر
 ای مهدی هادی مظفر ناموس خدا امام اکبر
 در هجر تو ای خلاصه دهر رفته است توان و طاقت و صبر
 ای رهبر شیخ و شاب دریاب‌ای میر فلک جناب دریاب
 ای هادی دین ولی مطلق برخیز و به نغمه انا الحق
 بر لشکر کفر حمله ورشواز شرق به سوی باختر شو
 تسخیر نما همه جهان را

آرزوی وصال، ص: ۱۰۰

دریا و زمین و آسمان را ای سید و پیشوای ابرار
 روشن به تو دیدگان احرارای عزت مسلمین کجایی؟
 ای منجی صالحین کجایی؟ بر خاور و باختر گذر کن

زی قدس و حجاز هم سفر کن بازیچه بین بلاد اسلام
 اندر کف حاکمان بدنام‌عاری ز شهامت و شجاعت
 فارغ ز حمیت و صداقت وابسته به غرب یا به شرقند
 سازشگر و خود فروش و دلقندای خصم ستمگران کجایی؟
 موعود پیمبران کجایی؟ آیین برادری است اسلام
 دستور برابری است اسلام

آرزوی وصال، ص: ۱۰۱

اسلام ز جهل و فقر دور است بر لشکر فقر و جهل زور است
 آزادگی است و سربلندی بیزار ز ظلم و خودپسندی
 افسوس که این سران نادان گشتند جدا ز دین و قرآن
 ای زبده دودمان یاسین‌وای وارث خاتم‌النبین
 عدوان یهود بین به لبنان چون کرده به ملت مسلمان
 این ددمنشان، بشر نباشند جز عنصر ظلم و شر نباشند
 کشتند فزون ز حدّ احصاییمار و صغیر و پیر و برنا
 بستند به روی مسلمین آب خستند قلوب پاک اطیاب
 این گونه جنایت و قساوت

آرزوی وصال، ص: ۱۰۲

تاریخ نموده کم حکایت افسوس که شد خراب و ویران
 از یورش روس، مُلک افغان‌بی‌رحم تر از سپاه چنگیز
 خون‌خوار و درنده خو و خون ریزبس خطه‌ی دین و علم و عرفان
 بس مهد حدیث و فقه و قرآن‌فرغانه و خطه‌ی بدخشان
 تدجیک و دیار ازبکستان باکو و بلاد و نخثیقان
 هم کابل و هم هرات و یغمان‌افتاده به زیر سلطه روس
 آن دشمن دین و خصم ناموس از ما به مجاهدان افغان
 تقدیر و تحیت فراوان‌الحق که دلاور دلیرند
 در جنگ و جهاد کم نظیرند

آرزوی وصال، ص: ۱۰۳

با دشمن ملحد ستمکار مردانه کنند رزم و پیکار
 ای عدل خدا تو یارشان باش غم‌خوار دل فکارشان باش
 ای سرور و مقتدای خوبان‌ای اسم اتم حی سبحان
 مهر تو نعیم خلد و رضوان قهر تو جهنم است و ایران
 ای حجت دین پناه الغوث سلطان ملک سپاه الغوث
 آوازه‌ی عدل و صلح و انصاف پلٹیک و دروغ باشد و لاف
 عزّ و شرف و حقوق انسان‌پا مال سیاست است و طغیان
 هر جا علم فساد برپا است از روسیه یا از آمریکا است
 ای خاتم هشت و چار الغوث

آرزوی وصال، ص: ۱۰۴

آرام دل فکار الغوث‌ای مفخر دودمان آدم
 وی سرور سروران عالم تو مظهر رحمت خدایی
 تو ملجأ ما و ملتجایی یک‌دم بنگر ز لطف و احسان
 بر مردم قهرمان ایران کز خویش گذشته و فداکار
 با دشمن دین کنند پیکار در سنگر استوار ایمان
 در جبهه‌ی حق به ضدّ عدوان‌ایثارگر و حماسه سازند
 بر لشگر کفر سخت تازند در یاری دین حق دلیرند
 در صبر و ثبات، کم نظیرند در عشق شهادت آن چنان‌اند
 پا از سرو سر ز پا ندانند

آرزوی وصال، ص: ۱۰۵

دادند شکست کفر صدام‌نازم به سپاهیان اسلام
 ای هر دو جهان طفیل بودت قربان رخ خدا نمودت
 ایران همه صحنه‌ی قیام است و آن به جهانیان پیام است
 میدان شهادت و حضور است محراب تجلی و ظهور است
 در راه خدا و دین و قرآن بر روی زمین تن شهیدان
 بس نو گل و نوجوان رعناصد پاره بدن میان صحرا
 بس سرو سهی در این گلستان آغشته به خون میان میدان
 از پیکر هر شهید و جان‌باز آید به دل این خجسته آواز
 اسلام عزیز و جاودان است

آرزوی وصال، ص: ۱۰۶

ز آفات زمانه در امان است ای جلوه‌ی حق جمالِ رویت
 عالم به فدای تار مویت بین «لطفی صافی» دل افکار
 دور از تو به رنج و غم گرفتار با دشمن آل در نبرد است
 پیکارگر و شجاع و مرد است در بند ولای تو اسیر است
 در کوی شما سگی حقیر است عمری است که اندر انتظار است
 روزش ز فراقِ شامِ تار است سرشار وجودش از امید است
 شوقش به لقای تو شدید است هر چند که پیر و ناتوانم
 ز امید وصال تو جوانم دیدار تو منتهی المرادم
 لطفی که غلام خانه زادم ای قدرت کردگار دریاب
 ای قطب جهان مدار دریاب

آرزوی وصال، ص: ۱۰۷

مظهر عدالت

برخیز و جهد بی حد و بی مژ کن ترک هوی و باده و ساغر کن
 اندر ره کمال و ترقی شو و آفاق را به علم مسخر کن
 بگذار کاهلی و تن آسانی جا بر فراز گنبد اخضر کن
 از بهر دفع لشکر اهریمن جمع سلاح و عدّه و لشکر کن
 منت مکش ز خلق فرو مایه قانع خودت به رزق مقدر کن
 دنیا و جاه و مال و مقاماتش در چشم خویش خوار و محقر کن
 عرض نیاز خویش به یزدان کن خود را رضا به عیش میسر کن
 آرزوی وصال، ص: ۱۰۸

در بندگی بکوش و خدایی کن هر کار طبق شرع پیمبر کن
 از کبر دور باش و فروتن باش نیکی به جای کهنه و مهتر کن
 گفتار خویش پاک ز تلخی کن شیرین ترش، زشهد و زشکر کن
 گند دروغ می دهد آزارت از راستی، محیط، معطر کن
 غافل مشو ز توبه و استغفار اندیشه از قیامت و محشر کن
 از مکتب حسین شهید آموز ترک عیال و اکبر و اصغر کن

بر خصم دین شدید و دلاور باش بر او هجوم همچو غضنفر کن
تیم و عدی، دو رهنز غدارندرو بندگی ساقی کوثر کن
خواهی اگر نجات، بیا خود را

آرزوی وصال، ص: ۱۰۹

در قلعه ولایت حیدر کن در کشتی امان ولای آل
خود را رها ز مهلکه و ضر کن مدح امام مهدی دین پرور
بر گو و باز گو و مکرز کن با او بگو که ای فلک قدرت
باز آی و دفع فتنه و هر شر کن باز آی و کن ز دین خدا یاری
باز آی و قصد خصم ستمگر کن ای مظهر عدالت حق باز آی
عالم ز عدل و داد منور کن از ظلم و جهل و زندقه و الحاد
روی زمین تمام مطهر کن برنامه‌ها مخالف اسلام است
برنامه را به نحو مقرر کن لطفی» کمینه چاکر درگاه است
بر دشمن خداهش مظفر کن

آرزوی وصال، ص: ۱۱۰

امید مستضعفان

ای خجل از طلعت تو آفتاب چند کنی روی نهان در حجاب؟
غوث جهان مهدی صاحب زمان فیض خدا عالم علم کتاب
ای تو امید همه مستضعفان ای تو پناه همه از شیخ و شاب
خلیفه‌اللهی و عین کمال مبین حکمت و فصل الخطاب
پیش جلال تو جلال عقول کم بود از ذره بر آفتاب
بحر محیطی تو و ما قطره‌ایم آب حیاتی تو و ماها سراب
ما همه فرعیم و تو اصل اصیل ما همه قشریم و تو لب لباب
آرزوی وصال، ص: ۱۱۱

گیرد اگر خصم بداختر زمین هست به میدان تو کم از ذباب
کی رسد آن دور طلایی که توز عدل و انصاف کنی فتح باب
آه از این غیبت طولانی‌ات و این همه رنج و الم بی حساب
کی شب هجران تو گردد سحر؟ کی فتد از آن رخ زیبا نقاب؟

پر شده عالم ز فساد و فتن گشته ز آشوب وز طغیان خراب
از ستم خیل ابر ظالمان خلق، گرفتار فساد و عذاب
شرع پیمبر شده متروک و نیست گردش احوال به وفق صواب
دین خدا بین که حرف شده عرضه به مردم بنما دین ناب
کار بشر می‌نرود بر نظام

آرزوی وصال، ص: ۱۱۲

تا نهدی پای تو اندر رکاب حال ضعیفان ستمدیده بین
بهر خدا کن به ظهورت شتاب‌ای سر خوبان و نکویان همه
ای خلف حضرت ختمی مآب لطفی صافی) به لقای نما
مفتخر و روزبه و کامیاب از خطر و هول قیامت دهید
برگ نجاتش ز عقاب و عتاب

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۱۴

فردوسی لقا

ای نام شریف تو آرایش دیوان‌ها القاب و صفات تو مذکور در اعلان‌ها
ای پرتو روی تو انوار مه و خورشیدوای گلشن کوی تو رشک همه بستان‌ها
محزون فراق تو هم عارف و هم عامی مفتون جمال تو صد یوسف کنعان‌ها
فردوس لقای تو مقصود و مراد دل‌ایمان به ولای تو شرط همه ایمان‌ها
ای عدل خداوندی‌ای مهدی دین پرورای یاد توام مونس در ظلمت ۲] هجران‌ها
ای خصم ستمکاران‌ای یاور مظلومان‌ای دادگر گیتی‌ای منجی انسان‌ها
باز آی شها باز آی از بهر خدا باز آی تا خاک سرکوبت روییم به مژگان‌ها
آرزوی وصال، ص: ۱۱۵

از فتنه‌ی بی‌دینان و از جهل کج‌اندیشان پرگشته جهان یک‌سر از آتش طغیان‌ها
تو حجت یزدانی تو صاحب دورانی دریاب ضعیفان را در ورطه‌ی طوفان‌ها
در تیه فراق تو درمانده و افکاریم مقصود نشد حاصل زاین طیّ بیابان‌ها
گر لطف تو از (لطفی) یک لحظه بگیرد دست آزاد شود از غم و از محنت دوران‌ها

آرزوی وصال، ص: ۱۱۶

مهدی بیاید

چون صدق و ایمان و شرافت عار گردد دنیا به کام فاسق و بدکار گردد
 چون فتنه و شر و ستم بسیار گردد مرد خدا در بین مردم خوار گردد
 مهدی بیاید مهدی بیاید چون شیر و شکر، شربت اشراش گردد
 خون جگر نوشابه‌ی اخیار گردد دنیا به زیر سلطه‌ی کفار گردد
 روز بشر بدتر ز شام تار گردد مهدی بیاید مهدی بیاید
 رایج چو رسم باطل و الحاد گردد موسیقی و رقص و طرب آزاد گردد
 شرم و حجاب بانوان بر باد گردد کانون فسق و معصیت آباد گردد
 مهدی بیاید مهدی بیاید چون رسم عصر جاهلیت زنده گردید
 آرزوی وصال، ص: ۱۱۷

فرهنگ دین و آدمیت مرده گردید مرغ کمال و معرفت سرکنده گردید
 خوی بشر خوی دد و درنده گردید مهدی بیاید مهدی بیاید
 چون اختلاط مرد و زن معمول گردد برنامه‌ها ناجور و نامعقول گردد
 کردار زشت و خوی بد مقبول گردد مظلوم خوار و مضطر و مخدول گردد
 مهدی بیاید مهدی بیاید چون بانوان از راه عفت دور گردند
 با اجنبی هم جلسه و محشور گردند اهل صلاح و راستی منفور گردند
 قرآن و احکام خدا مهجور گردند مهدی بیاید مهدی بیاید
 آید پس از آن دوره‌ی ظلماً و جورادوران مهدی دوره‌ی قسطاً و عدلاً
 آرزوی وصال، ص: ۱۱۸

می‌آید آن جان جهان محبوب دل‌ها در خدمتش از آسمان آید مسیحا
 قربان رویش من خاک کویش آید امام منتظر با فرّ یزدان
 تا پر کند عالم ز عدل و قسط و احسان تا بر کند از ریشه نخل ظلم و عدوان
 جاری کند برنامه‌ها بر طبق قرآن قربان رویش من خاک کویش
 دور خلاص و رستگاری دور مهدی است دوران عقل و دین‌مداری دور مهدی است
 دور تعاون دور یاری دور مهدی است دور ظهور حکم باری دور مهدی است
 قربان رویش من خاک کویش عصر کمال و لطف و احسان، عصر مهدی است
 عصر نجات از ظلم و عدوان، عصر مهدی است عصر رواج شرع یزدان، عصر مهدی است
 آرزوی وصال، ص: ۱۱۹

عصر ظهور شأن انسان، عصر مهدی است قربان رویش من خاک کویش
 دوران علم و معرفت دوران مهدی است دوران صلح و معدلت دوران مهدی است
 دوران مهر و مرحمت دوران مهدی است دوران عفو و مغفرت دوران مهدی است
 قربان رویش من خاک کویش در عهد او از مؤمنان توقیر گردد
 هر خائن و مستکبری تحقیر گردد گیتی ز لوٹ ظلم و کین تطهیر گردد
 منشور عدل و مکرمت تحریر گردد قربان رویش من خاک کویش
 در عصر او احکام قرآن زنده گردد انوار علم و معرفت تابنده گردد
 آیین الحاد و شقاوت مرده گردد با دست او بیخ جهالت کنده گردد
 آرزوی وصال، ص: ۱۲۰

قربان رویش من خاک کویش دنیا ز عدل و داد او می‌گیرد آرام
 حاکم شود در هر مکان، احکام اسلام فرخ بر آن عصر و بر آن اوقات و ایام
 شامش ز روزش بهتر و روزش به از شام قربان رویش من خاک کویش
 یابن الحسن یابن الحسن الغوث الغوث فریاد از این رنج و محن الغوث الغوث
 عالم شده بیت الحزن الغوث الغوث از این همه شر و فتن الغوث الغوث
 قربان رویت من خاک کویت یا سیدی یا سیدی یا حجه الله
 (لطفی) ندارد غیر حبت توشه‌ی راه تا کی کند اندر فراق ناله و آه
 بنگر به این حال و به این هجران جانگناه قربان رویت من خاک کویت
 آرزوی وصال، ص: ۱۲۱

خواهم که در ظل همایون تو باشم در خط دستورات و قانون تو باشم
 مجنون صفت محزون و مفتون تو باشم مشمول آن الطاف افزون تو باشم
 قربان رویت من خاک کویت

آرزوی وصال، ص: ۱۲۲

جمال حق

آرزوی وصال، ص: ۱۲۳

نمی‌از بحر جود توفزون باشد ز عمان‌ها
 چو زامر حق شود ظاهر کند حق قاهر و غالب

بشر از عدل او گردد خلاص از جور عدوانها
 ظهورش می کند عالم سراسر زنده و خرم
 بگیرد نعمت بی حد همه اقطار و استانها
 ببالد زان به خود گیتی بیارد بارش رحمت
 به هر شهر و به هر کشور در و دشت و بیابانها
 وصالش مقصد خوبان فراقش رنج بی پایان
 جنابش روضه رضوان پناه بی پناهانها
 بر آید صبح پیروزی سر آید شام دی جوری
 شود روشن همه دلها از نور علم و عرفانها
 متاع دین شود رایج نظام آن شود حاکم
 سراسر پر شود دنیا از خیر و روح و ریحانها
 خوش آن ایام نورانی خوشا آن عهد قرآنی
 خوشا آن عصر یزدانی خوش آن اوقات و دورانها
 فراقش ای شه خوبان جهان را کرده چون زندان
 وصال می رهاند جان از این طوفان بحرانها
 منم در مانده و حیران منم بیچاره از عصیان
 تو بحر جودی و احسان نجات از شرّ و خزلانها
 اگر وصلت شود روزی زهی اقبال و پیروزی
 برویم خاک در گاهت ز صدق دل به مژگانها
 نه تنها (لطفی صافی) ز مدح او بود قاصر
 که از مدحش بود عاجز هزاران قیس و سبحانها
 الا ای قبله پاکان تو هم دردی و هم درمان
 بده بهر خدا پایان شب تاریک هجرانها
 آرزوی وصال، ص: ۱۲۴

فرزندان یاسین

آرزوی وصال، ص: ۱۲۵

ما بچه‌های دینم فرزندان یاسینیم
 نوباوه‌ی قرآنیم بر فطرت ایمانیم
 خوب و خدا پرستیم از غیر او گسستیم
 امت مصطفاییم شیعه‌ی مرتضاییم

مهدی ولی دوران حضرت صاحب زمان
 امام و سرور ماست مولا و رهبر ماست
 یار مستضعفان است خصم مستکبران است
 اسلام از او پاینده است پاینده و بالنده است
 روزی که ز امر یزدان رخ می کند نمایان
 روز سُور و سور است اسباب شادی جور است
 هر جا روی ظهور است از رنج و غم به دور است
 پر می کند جهان رازمین و آسمان را
 از علم و از عدالت از صلح و از صداقت
 امام ما می آید عدلش جهان آراید
 عالم نماید آباد از دانش و دین و داد
 حکومت جهانی با قوت مبانی
 گیرد همه زمین را ببرد بغض و کین را
 ظالم دیگر نباشد این شور و شر نباشد
 نه تبعیض نژادی نه ثروت زیادی
 برادری مساوات آسودگی ز آفات
 در عصر و دور مهدی است عصرش خوش است وقتندی ست
 سلام ما نثارش بر آل و بر تبارش
 آرزوی وصال، ص: ۱۲۶

شه خوبان

ای شه خوبان پیامه - رفروزان بیا
 حجت یزدان بیار حمت رحمان بیا
 یوسف کنعان بیا حافظ شرع مبین
 داور دنیا و دین حصن قویم حصین
 ای شه خوبان بیا حجت یزدان بیا
 مهدی آل رسول قره عین بتول
 اصل فروع و اصول ای شه خوبان بیا
 حجت یزدان بیا غیاث مضطر تویی
 امین داور تویی عدل مظفر تویی ای شه خوبان بیا
 حجت یزدان بیا صراط و ایمان تویی
 جنت و میزان تویی دلیل و برهان تویی ای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بیا امید مستضعفان
 پناه بیچارگان حضرت صاحب زمان
 ای شه خوبان بیا حجّت یزدان بیا
 دادگر دین پناه شاه ملایک سپاه
 قیم دین اله‌ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا

آرزوی وصال، ص: ۱۲۷

قبله ما روی توست مقصد ما کوی توست
 زنده دل از بوی توست ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا آتش هجران یار
 زده است بر دل شرار چند کشیم انتظار
 ای شه خوبان بیا حجّت یزدان بیا
 امام والا جناب! گشته دل شیخ و شاب
 ز آتش هجرت کباب‌ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا چندی به زیر سحاب
 مهر زُخت در حجاب بر فکن از رخ نقاب
 ای شه خوبان بیا حجّت یزدان بیا
 ستم گرفته جهان عدل چو رویت نهان
 ز دین نمانده نشان‌ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا فتنه نسوان نگر
 حالت دوران نگر وضع جوانان نگر
 ای شه خوبان بیا حجّت یزدان بیا
 ای شه مجد و جلال ز سعی اهل ضلال
 حرام گشته حلال‌ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا خلق ظلوم و جهول
 بی ادب و بوالفضول ز حق نموده عدول
 آرزوی وصال، ص: ۱۲۸

ای شه خوبان بیا حجّت یزدان بیا
 خسرو اقلیم جود گوهر بحر وجود
 رابط غیب و شهودای شه خوبان بیا

حجّت یزدان بی‌شاه ولایت مدار
 قدرت پروردگارای ز تو دین پایدار
 ای شه خوبان بی‌احجّت یزدان بیا
 غوث زمان الغیث قطب جهان الغیث
 کھف امان الغیث ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیارھبر دین الغیث
 ماء معین الغیث نور مبین الغیث
 ای شه خوبان بی‌احجّت یزدان بیا
 الا به حق خدابه عزت مصطفی
 به حرمت مرتضی ای شه خوبان بی‌احجّت یزدان بیا
 قانع مستکبرین مذل اعدای دین
 معز اهل یقین ای شه خوبان بیا
 حجّت یزدان بیا

آرزوی وصال، ص: ۱۳۰

نگار دل آرا

دی دیدم آن نگار دل آرا راو آن یار شکرین لب رعنا را
 در دامش اوفتاد دل و دینم نبود چون دو زلف چلیپا را
 گفتا که ای اسیر غم و محنت! مسرور دار این دل شیدا را
 بگذشت وقت غصّه و باز آمدھنگام عیش جاهل و دانا را
 از نو جهان پیر، جوان گردیدوارست سبزه عرصه‌ی صحرا را
 گسترده است باد صبا در باغ فرش حریر اخضر دیبا را
 به یمن مولد ولی قائم (عج) خرّم بنگر سراسر دنیا را
 آرزوی وصال، ص: ۱۳۱

گفتم نشین دمی برم ای دلبرو از غصه‌ی دل نجات ده ما را
 گفتا برت نشینم اگر گویی مدح بهین سلاله طه را
 شاهنشهی که حق به طفیل او فرموده آفرینش اشیا را
 غیب است لیک بود حاضر حل ساز یا رب این معما را
 هر کس که رخ به خاک رهش ساید بر بام آسمان بنهد پا را
 از ذات او خدای عیان بین؟؟ دارد هر آن که دیده بینا را

بخشید حق ز فیض وجود اوتاج کرامت آدم و حوّا را
 بیند هر آن که واقف کویش شد با چشم دل حقیقت اشیا را
 شاها چو با ولای توام امروز

آرزوی وصال، ص: ۱۳۲

هر گز نمی خورم غم فردا را بهر خدا به ما نظری فرما
 روشن کن این قلوب الم زا را (لطفی) ز بحر مکرممت خواهد
 آسایش و سعادت عقبی را

شعبان المعظم

آرزوی وصال، ص: ۱۳۴

ماه چهارده

زهی جمال رخس کرده پرتو افشانی به ماه چارده و آفتاب رخشانی
 زهی ولی خدا قطب عالم امکان جهان جود و کرم پیشوای یزدانی
 ظهور قدرت دادار، حجه بن حسن که ظاهر است از او کبریای سبحانی
 نجات امت مظلوم و خلق مستضعف امید مردم محروم و فیض رحمانی
 سپهر مجد و شرف شمس آسمان جلال جمال غیب ابد شاه ملک امکانی
 اگر چه پر شده عالم ز فتنه و ز فساد مسلطنده به دنیا جنود شیطانی
 به نام صلح و دموکراسی وطن خواهی زنند ضربه به شخصیت مسلمانی
 گرفته است بشر راه انحراف و خطابه هر مکان نگریم تیره است و ظلمانی
 آرزوی وصال، ص: ۱۳۵

بگیرد از همه اقطار محنت ایام شب فراق شود هر چه بیش طولانی
 بمان به جا و مشو ناامید چون آید امام و منجی کل، مقتدای پایانی
 سلیل احمد مرسل همان کسی که خداعطا نموده به او منصب جهان بانی
 جهان نجات دهد از فساد و استکبار دوباره زنده کند راه و رسم انسانی
 در آورد همگان زیر پرچم اسلام نظام، می تَبود جز نظام قرآنی
 ظهور می کند و می کند اساس ستم کند زمین و زمان را ز عدل نورانی
 امیر معدلت آیین و معدلت گستردهد نجات همه خلق از پریشانی

خوش آن زمانه و آن روزگار و آن ایام خوش آن حکومت و آن عدل و عصر روحانی
جمادی الثانیه

آرزوی وصال، ص: ۱۳۶

نوجوان

ای نوجوان که حامل قرآنی مقصود حق ز علم الانسانی
فرزند با شهامت اسلامی پور نماز و روزه و ایمانی
گاه جهاد فارس میدانی در گلستان دین گل و ریحانی
از شیعیان حضرت مولایی هم مکتب ابوذر و سلمانی
بشناس قدر خویش و منزّه باش از حرص و از علائق نفسانی
از همّت و جلالت و اقدامت در رونق است دین مسلمانی
انسان کجا و خواب و خور و شهوت انسان کجا و سیرت حیوانی؟
آرزوی وصال، ص: ۱۳۷

آزاد شو ز بند هوای نفس پرواز کن به عالم روحانی
فخر بشر به دانش دانایی است ننگ است و عار علت نادانی
پرهیز از مصاحب و یار بد از شرّ اعتیاد و هوس رانی
همواره در مسیر ترقی باش واقف نشو به مرتبه‌ی دانی
اندر پی سعادت باقی باش فانی است ملک و دولت خاقانی
بر جا نماند و؟؟؟ و حی بر پا نماند ملک سلیمانی
ذات خدا و وجه خدا باقی است گر وجه حق شوی نشوی فانی
فخر تو دین اقوم اسلام است نه عنصر و نژاد نیاکانی
نه تابع رسوم اروپا باش

آرزوی وصال، ص: ۱۳۸

نه جاهلیت و جم و ساسانی تاریخ هجرت است تو را تاریخ
نه قرن و سال و دوره‌ی نصرانی شوال و ذی الحج، رجب و شعبان
نه مهر و بهمن و مه آبانی خواهی اگر سعادت جاویدان
خواهی اگر نجات زحیرانی دست ولا به دامن مهدی زن
نور اتم و اکمل یزدانی شاهی که از جمال دلارایش

خورشید ذره‌ای است به رخشانی پر چون جهان ز جور و ستم گردید
 ظاهر شود برای جهانبنانی سلطان دین پناه امام عصر
 مرآت عدل و رحمت رحمانی امروز از طفیل وجود او
 آرزوی وصال، ص: ۱۳۹

دارد قرارِ عالم امکانی پر می‌کند ز داد و رهش دنیا
 پایان دهد به دور پریشانی مدح امام و (لطفی صافی) هست
 بحر محیط و قطره بارانی

شهر رمضان المبارک

آرزوی وصال، ص: ۱۴۰

میلاذ نور

امروز روز وجد و سرور است نور خداوند اندر ظهور است
 سامره امروز وادی طور است درعیش و شادی غلمان و حور است
 میلاذ مهدی میلاذ نور است وقت نشاط و وقت سرور است
 یاران بشارت عید سعید است دور نوین و عصر جدید است
 در عالم غیب ما را نوید است آفاق دیگر بر ما پدید است
 میلاذ مهدی میلاذ نور است وقت نشاط و وقت سرور است
 نوزاد نرگس جان جهان است امام مطلق صاحب زمان است
 آرزوی وصال، ص: ۱۴۱

فرمانروا بر کون و مکان است کان فضایل بر روح روان است
 میلاذ مهدی میلاذ نور است وقت نشاط و وقت سرور است
 نور؟؟؟؟ عدل مظفر در ملک هستی رخشنده اختر
 بر خلق عالم مولا و رهبر غوث و غیاث مسکین مضطر
 میلاذ مهدی میلاذ نور است وقت نشاط و وقت سرور است
 کهف حصین و ماء معین است در ملک ایجاد نور مبین است
 مصباح ایمان شمع یقین است قطب جهان و جبل متین است
 میلاذ مهدی میلاذ نور است وقت نشاط و وقت سرور است
 حکم شریفش فصل الخطاب است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۲

قلب منیرش ام‌الکتاب است گرچه رخ او اندر حجاب است
مانند خورشید زیر سحاب است میلاد مهدی میلاد نور است
وقت نشاط و وقت سرور است مهدی امام است مهدی امام است
بدر تمام است بدر تمام است کهف انام است کهف انام است
دین را قوام است دین را قوام است میلاد مهدی میلاد نور است
وقت نشاط و وقت سرور است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۴

شب هجر

دلم ز هجر تو ای یار خوب رو خون است نپرسی از من مسکین که حال تو چون است
شیم ز هجر تو روز است و روز همچون شام ز دوری ات غم و دردم همواره افزون است
بیا به کلبه‌ی بیمار خویش از سر مهر که از فراق تو حالش بسی دگرگون است
به من ببین که ز هجران روی دلجوی ات ز چشمم اشک، روان، همچو شط جیحون است
ایا امین خدا، ای که زیر رایتِ تو مسیح و آدم و نوح و کلیم و هارون است
طفیل هستی تو، جنّ و انس و حور و ملک سپهر و مهر و مه و کوه و دشت و هامون است
خوشا به دور تو و عصر و عهد دولت تو که حکم، حکم خداوند و عدل، قانون است
مباش (لطفی صافی) ز عاقبت نومید به جان دوست که احوال، نیک و میمون است
آرزوی وصال، ص: ۱۴۶

گل نرگس

ان لب لعل که رشک شکر است خواهد آن کس که ز اهل بصر است
عاشق و واله و شیدای تو شده کسی عارف و صاحب نظر است
هر کسی محنت هجران دیده است از دل خسته من با خیر است
بی تو گر عمر ابد بخشند همه آن ضرر اندر ضرر است
هر که را یاد تو از یاد برفت روز گارش خطر اندر خطر است
زاد روز تو ز ایام الله عید فرخنده عدل و ظفر است جبذا مهدی موعود رسید
نور حق در همه جا جلوه گر است همه جا مشهد قرب است و حضور همه را شور

نشاط دگر است ز آن چه گل در چمن حسن بود

آرزوی وصال، ص: ۱۴۷

گل نرگس ز همه خوب تر است کی برون آیی از این پرده غیب
شام هجران تو را کی سحر است لطفی صافیت) ای معدن لطف
از غم هجر تو خونین جگر است

آرزوی وصال، ص: ۱۴۸

روز ظهور

امام مهدی هادی ظهور خواهد کرد زمین پر از عدالت و صلح و سرور خواهد کرد
امید امت اسلام و خلق مستضعف جهان جهل پر از علم و نور خواهد کرد
تمام می کند این دور حسرت و غیبت زمانه زنده ز فهم و شعور خواهد کرد
زنخل دین و هدایت ز گلشن توحید فساد و فتنه دجال دور خواهد کرد
ز ملحدان بدانندیش و حاکمان خبیث خراب خانه و کاخ و قصور خواهد کرد
تمام توطئه‌ها را علیه دین حنیف ز یمن نهضت خود سوت و کور خواهد کرد
زعلم و عدل و مروت جهان کند آباد بساط عیش مهنا و جور خواهد کرد
نصیب دشمن مهدی حمیم و غسلین است نصیب شیعه شراب طهور خواهد کرد
عید نیمه شعبان

آرزوی وصال، ص: ۱۴۹

دنیای پریشان

آرزوی وصال، ص: ۱۵۰

ای دل نگر جهان پریشان راو این ملت و مذلت ایشان را
و این جهل کینه‌توزی و بی‌دینی و این خلق خواب بی‌سر و سامان را
ویران شده است کاخ عدالت چون کردیم ما را ره یزدان را
فحشاء و منکرات و فساد مانا بود کرده کشور ایران را
نامردی و خیانت و بی‌رحمی این‌ها است فخر عصر درخشان را

آوخ بر این تمدن شوم غرب کز ما ربود راحت و سامان را
 فقال ما یشاء شده اهریمن یوغ ستم به گردن انسان را
 رجس هوا و شهوت نفسانی آلوده کرده از همه دانان را
 نادانی و مفساد اخلاقی بگرفته جای دانش و عرفان را
 گردد خور مقام بشر این‌ها است پس چیست فرق آدم و حیوان را
 از مردم پلید چرا شایع بینم همی تقلب و طغیان را
 بینم چو ظلم و جور و دغل رایج بینم چو این عیوب فراوان را
 و این صد هزار گونه فشار و غم و این مردمان سر به گریبان را
 بینم چو نقص تربیت و فرهنگ برده ز دختر و پسر ایمان را
 لعنت کنم بر آن که بر این ملت باعث شد این حقارت و خسران را
 این بانوان به حق خدا پویند نادان صفت طریقه‌ی شیطان را
 بگشاده روی و موی و سر و سینه بی عفتی است فخر مر آنان را
 مردم شوید بهر خدا هشیاردر بر کنید درع دلیران را
 و اندر پناه دین همگی سازید نابود این مکاره دوران را
 یک سو کنید از افق عالم با همت این ضلالت و خذلان را
 و از خلق پست ناکس بی‌ایمان خالی کنید یک سره میدان را
 خواهید اگر سعادت و آسایش مالک شوید نفس هوس ران را
 رقص و قمار و باده و بدکاری شایسته نیست شخص مسلمان را
 کوشش کنید و شاد ز خود سازید روح رسول قادر سبحان را
 نور خدا سپهر حیا احمدجان کمال و مظهر رحمان را
 (لطفی) تو آن چه حق نصیحت بود گفتی بدون شائبه یاران را
 آرزوی وصال، ص: ۱۵۱

جمال الله

آرزوی وصال، ص: ۱۵۲

چو مهدی گل به گلزار وفا نیست خدیو کشور حسن و صفا نیست
 چو مهدی والی ملک ولایت کسی شایسته مدح و ثنا نیست
 چو مهدی حجت حق قطب دوران کسی حجت به جمع ماسوی نیست
 چو مهدی حافظ احکام قرآن نگهبان بهر شرع مصطفی نیست
 چو مهدی رهنما و رهبر خلق کسی سوی حقیقت رهنما نیست
 همه آیات یزدانند، لیکن چو مهدی آیتی ایزد نما نیست

خدا را مظهري مانند او نيست جهان را بهتر از او پيشوا نيست
هر آن كس جست خاك پاك كويش به فردوس برينش اعتنا نيست
جمال الله و وجه الله اعظم كه بحر رحمتش را منتهى نيست
خداوند خداوندان عالم كه حق با او و او از حق جدا نيست
اگر در پرده غيبت نهان است نهان از ديده حق بين ما نيست
جهان را پر كند از دانش و دادبدورش فتنه خصم دغا نيست
خوش آن دوران و ايام الهى كه در آن احتكار و ارتشا نيست
خوش آن فرخنده اوقاى كه دنيا گرفتار فساد اشقيا نيست
نصيب سلطه جويان ستمكار به غير از خوارى و رنج و عنا نيست
بلند آوازه گردد عدل اسلام به چنگال ستم كس مبتلا نيست
حكومت صالحان يابند و ديگر به طالح فرصت هيچ ادعا نيست
الاى معدن جود و كرامت بر اين خسته مگر لطف روا نيست
سگى در كوى خاصان شمايم چرا راهم به درگاه شما نيست
مرا گر جرم و تقصير است عادت شما را عادتى غير از عطا نيست
ز ما جهل و خطا و ذنب و عصيان شما را جز كرم كارى سزا نيست
گدا و بينوا و مستمندم سزاوار شما رد گدا نيست
در اين افتادگى و سوء احوال مرا سرمايه‌اى غير از رجا نيست
بيخشايد بر لطفى صافى كه در مدح شما شعرش رسا نيست
آرزوى وصال، ص: ۱۵۳

اشعار امام زمانى

آرزوى وصال، ص: ۱۵۴

اى پيشواى عالم امكان خوش آمدى
اى شهسوار عرصه ايمان خوش آمدى
اى زبده سلاله طه و مرتضى اى رهبر عدالت و احسان
خوش آمدى اى منجى خلائق و اى مصلح جهان
فخر پيمبران و نياكان خوش آمدى
اى عنصر شرافت و اى مخزن كرم اى كشتى نجات ز طوفان
خوش آمدى اى ياور ستم كشم محروم مستمند
اى ملجأ و ملاذ ضعيفان خوش آمدى
اى عارج معارج علياى معرفت اى عالم حقايق قرآن

خوش آمدی ای وعده‌ی خدا به تو باد از خدا سلام
 ای کوثر و حقیقت میزان خوش آمدی
 ای مژده‌ی پیمبران سلف ز آدم و خلیل نوح و مسیح و موسی عمران
 خوش آمدی با فزّ ایزدی و جمال محمدی
 ای مفخر اعظم و اعیان خوش آمدی
 ای مهر آسمان جلال و کمال و مجددین را دلیل و حجت و برهان
 خوش آمدی ای فاتح حصون سران نفاق و کفر
 ای قانع تجاوز و عدوان خوش آمدی
 ماییم در مبارزه با کفر نو ظهورای پهلوان صفحه میدان
 خوش آمدی تا نو کنی شعائر الله و الاحد
 ویران کنی مبانی شیطان خوش آمدی
 پنجاه و پنج سال ز بعد از دویست سال در بامداد نیمه شعبان
 خوش آمدی لطفی) بگو و باز بگو و همی بگو
 ای درّ بحر قدرت یزدان خوش آمدی
 از جمکران به عرش رسد عرض تهنیت‌ای نخبه و خلاصه دوران
 خوش آمدی

شعبان المعظم

[۱] (۱). نمایند

[۲] (۱). اندر شب

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم
 جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
 بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی
 آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
 بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
 بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

